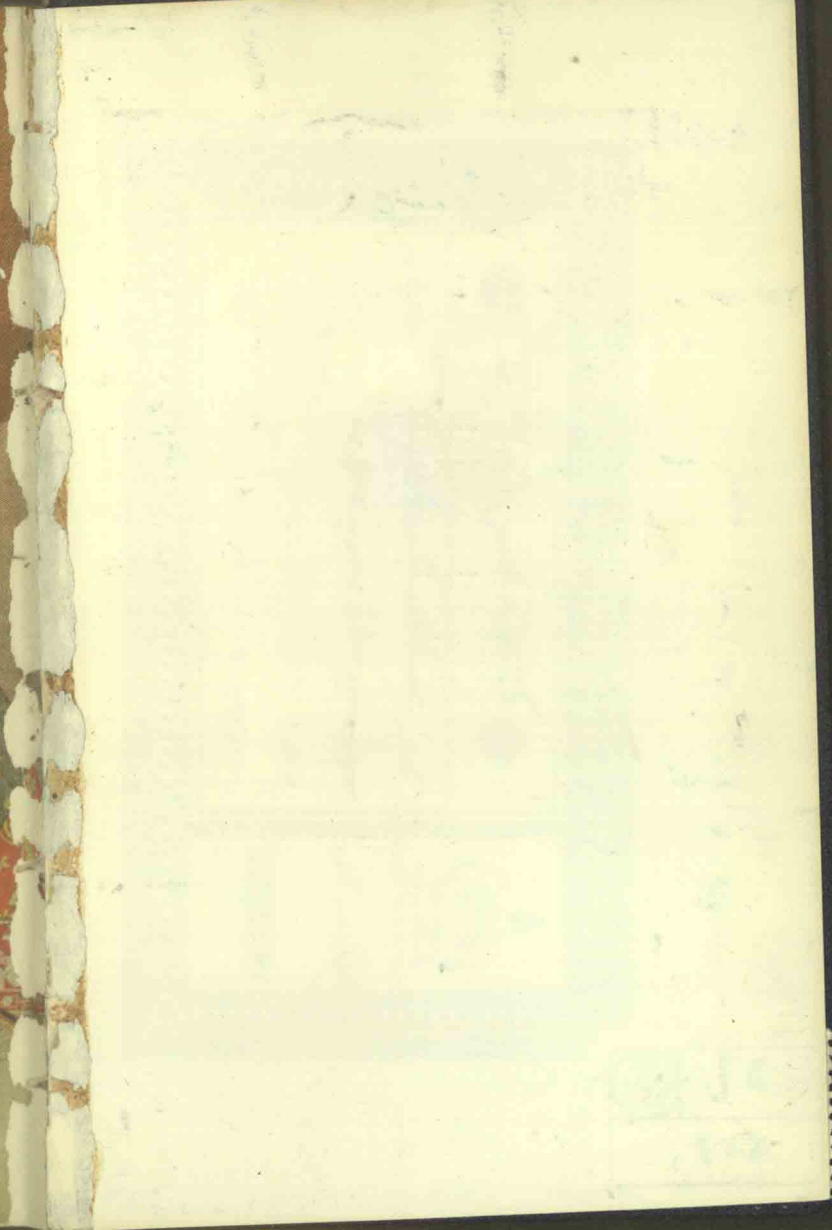
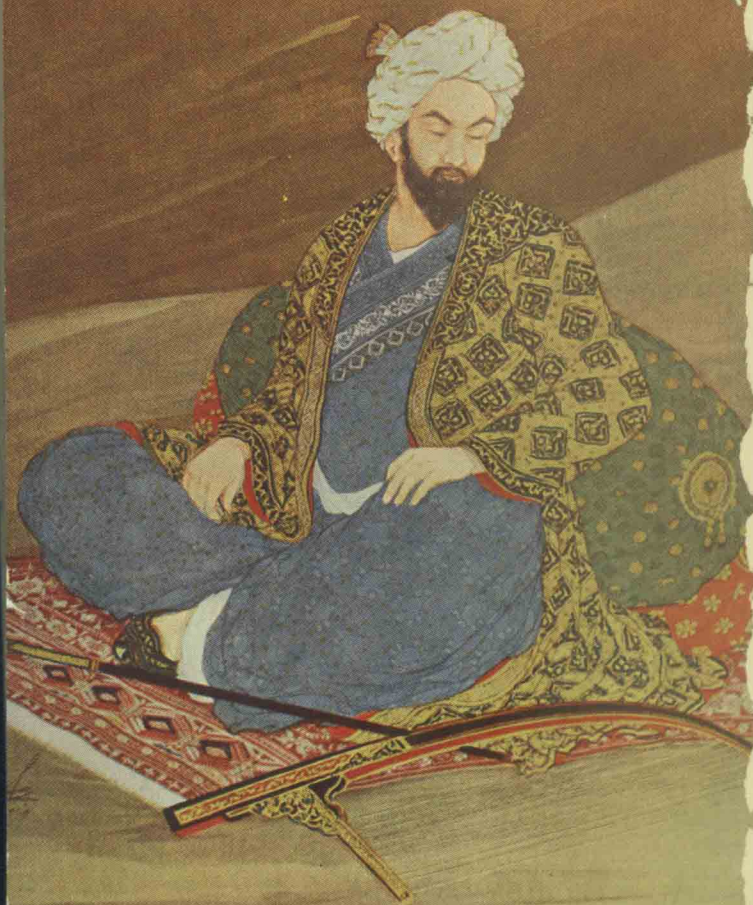


سالنامه
۱۳۳۸
کیان



سالنامه کیان

سال

۲

۱۳۳۸

نشریه

اداره مطبوعات کیان

دارنده و مدیرمسئول

منوچهر رجائی

تهران

اسفند ماه ۱۳۳۷

جای اداره - تهران خیابان شاه آباد مقابل دبیرستان شاهدخت

تلفن ۳۳۴۷۸

شرکت چاپخانه سوسی

(فهرست مندرجات سالنامه سال ۱۳۳۸ گیلان)

صفحه	عنوان مقاله
۴	تبریک عید
۵	کاش در تمام امور اول بودیم
۷	منم کورش شاه شاهان
۱۰	نوروز
۱۴	ارتباطات کشور و مجاهدتهای جناب آقای مهندس اشراقی
۱۶	نحسی
۱۷	گل‌های جاویدان هزار و صدمین سال رودکی
۲۶	بیاد رودکی (صادق سرمد)
۲۹	سال ۱۹۵۸
۴۲	کشور آفتاب
۵۰	ابن سینا (دکتر ذبیح‌الله صفا)
۵۳	جزیره عشق و رقص و زیبایی
۵۸	افسانه نوروز (صبحی)
۶۱	عشق یک شبه (آندره موروا)
۶۷	داستان عشق شهریار
۷۴	عیدی من
۸۰	حوادث خونین عراق
۹۵	نوروز در خانواده (پژمان بختیاری)
۱۰۵	یک شب وحشتناک (نصرالله فلسفی)
۱۱۰	ماجرای وضع حمل والا حضرت شهنواز پهلوی
۱۱۸	انقلاب لبنان (محمود طلوعی)
۱۲۶	حافظ در آئینه دشتی (استخر)
۱۳۳	من داور را بخواب دیدم

صفحه	عنوان مقاله
۱۳۷	سرگذشت طاووس
۱۴۰	تلویزیون ایران
۱۴۵	ز نهار : محمد حجاری (مطیع الدوله)
۱۴۸	صادق هدایت
۱۶۲	ششمین سال مرکز بهار
۱۶۶	فرار معیر الممالک
۱۷۱	خاطرات یک استاد (نقیسی)
۱۸۶	رهی معیری (جلال میزبان)
۱۹۰	از شهریور ۳ تا شهریور ۴۷ (شعبانی)
۱۹۶	خانواده‌ای که همه افراد آن نابود شدند
۲۰۲	بگولید در چه برجی متولد شده‌اید
۲۱۹	به مرغان چمن (شهریار)
۲۲۱	کی رفته‌ای زدل (فروغی بسطامی)
۲۲۲	بهار من توئی (قاآنی شیرازی)
۲۲۳	مجال‌بده (وحشی بافقی)
۲۲۴	قتل‌دیم بترت باباطاهر (ابراهیم صفائی)
۲۲۶	پیمان چرخ (عارف)
۲۲۷	هجرتان (شهریار)
۲۲۸	چرا از مرکز هیترسید (فریدون مشیری)
۲۳۱	تسلیم (نظام وفا)
۲۳۲	بکجا میروی (لعبت شبیانی)
۲۳۴	دروغ
۲۳۶	آئینه مطبوعات گیلان

کاش در تمام امور اول بودیم

نوروز بقدری زیبا، بقدری با حقیقت و بقدری با عظمت است که بعیرت میافتمیم چرا همه ملل جهان این عید را جشن نمیگیرند؛ و چرا هیچیک از آنها در صدر تاریخشان در صدر بر نیامده اند عید ملی خود را در اول فروردین قرار دهند و حالا که ازمیان همه ملت های دنیا فقط ما این سلیقه و درایت و هوش را داشته ایم که اول فروردین را عید ملی خود قرار دهیم آیا جان ندارد که باین اول بودن در سلیقه و هوش فخر کنیم، و ببالیم با جادای که این چنین جشن زیبایی را برای احلاف خود بمیراث گذاشته اند، زیبایی و حقیقت و عظمت نوروز یک جنبه و دو جنبه ندارد، هزاران جنبه دارد که هر یک از آنها دری از اندیشه و تفکر و تعمق بروی ما باز میکند.

مثلا از یک نظر مثل اینست که نوروز عیدی است که با همه طبیعی بودن و جهانی بودنش بقامت ملت ما ساخته شده است. همچنانکه بهار شورانگیز میگذرد و تابستان گرم میرسد و بعد زردی پائیز عرصه زمین را فرامیگیرد، و بالاخره کفن سفید زمستان بدن بیجان خاک را میپوشاند و باز نوروز میرسد و شیو و تجدید حیات در چهار گوشه زمین بسدا میآید، ملت ما نیز تا کنون چند بهار، چند تابستان چند پائیز و چند زمستان را طی این هزاران سال پشت سر گذاشته است؛ ملت های دنیا معمولا یک دوره کودکی داشته اند، یک دوره جوانی و عظمت و قدرت، و بعد یک دوره انحطاط و پیری و زوال. از چین و مصر خیلی قدیم گرفته یا یونان و روم قدیم. و سپس دولتهای جدیدتر، همه ملل این دوره هارا طی کرده اند و وقتی بمرحله زوال رسیده اند، دیگر هیچگاه سر بلند نکرده اند. ولی ما همیشه از این قاعده استثناء بوده ایم. چه کسی میتواند پیش بینی بکند که پس از لشکر کشی اسکندر و انقراض سلسله هخامنشی، یکبار دیگر امپراطوری بزرگ ساسانی «صلح ایرانی» را در سراسر مشرق زمین برقرار کند؛ و چگونه با کشت و کشتاری که اعراب در ایران کردند میشد تصور کرد که تمدن ایران آنچنان بدرخشد. و با فجايع ترکناز بهای مغول و تیمور چگونه ممکن

تبریک عید

کارکنان ادارات مطبوعات کین سید صدیق
دستان و آشنایان نمایندگان محترم تهران
و شهرستانها از بدو تا پیر این دستگاه فزونی
از بسجکویه تبریک و عرض تهنیت عرض میگردانند
تبریک گفته سعادت و برکت را از
خدا بزرگ مشت درازد.

پیت تحریر مطبوعات کین

بود آرزو کرد که جاه و قدرت و نیروئی مانند ایران زمان صفویه بوجود آید ولی همه اینها شد، و پس از هر دوره رنج و نومیدی، يك ایران جدید، با يك قیافه جدید و درخشان، نورخود را بر عالم باشید. عیناً مانند نوروز شاداب و پرطراوت و زیبا و خوشبو، که همیشه پس از زمستان منجمد و مرده در میرسد، و نوای امید در میدهد و جان تازه بقلب ها میدهد.

باید بکشیم تایخهای زمستانی بشکنند و آب شود و ابرهای سیاه زمستانی فرار کند، و سوز سرمای چهل و بیحاصلی پایان پذیرد. باید کار کنیم و مبارزه کنیم تا یکبار دیگر ستاره درخشانی مانند ابن سینا از ایران طلوع کند و علم ایرانی را در صف اول علم جهانی قرار دهد. باید تلاش کنیم تا یکبار دیگر بنا کنندگان بزرگی مثل فردوسی کاخ های بلندی از نظم و نثر بنا کنند که چشم اولاد آدم را از چهار گوشه دنیا خیره کند، و با این استعداد های نهفته و این هوشهای سرشار و این ذوقهای حیرت انگیز، تمدن ایرانی یکبار دیگر بدرخشد.

بدرخشد تا دیگر برای «اول بودن» بدریوزگی نرویم و یک «اول بودن» در نظرمان معجزه نیاید و خودمان بدانیم و بدیگران هم ثابت کنیم مثل عیدمان میتوانیم در همه چیز اول باشیم. (۴)

عکس پشت جلد

رودکی

تابلو از استاد بهزاد

گراور

از ساخته های حبیب الله زانیچ خواه

مهم کورش

«مهم کورش، شاه شاهان، شاه بزرگ، شاه نیرومند، پادشاه بابل، پادشاه سومر و اکد، پادشاه چهار قطعه زمین، پسر کبوجیه، پادشاه بزرگ، پادشاه شهر آتران، نواده تنیس پس، پادشاه بزرگ... خداوند جاویدان، خداوند آسمان، تمام کشورهای جهان را بمن بخشید، پادشاهان تمام نواحی، از دریای علیا تا دریای سفلی که در کاخهای سلطنتی میزیستند، و پادشاه مغرب که در چادرها زندگی میکردند، همه باج های گزاف آوردند و بر پاهای من بوسه زدند. من کوروش شاه شاهان هستم.»

دو هزار و پانصد سال پیش بود که این ندا از دهان شاهنشاه بزرگ پارس برخاست، و همراه با آن، شاهنشاهی هخامنشی، شاهنشاهی ایران که میبایست تا با امروز چون صخره ای استوار در اقیانوس طوفانی تاریخ پای برجا بماند، با وجود گذشت. این ندای کوروش اعلام وحدت ایران و پیدایش کشوری بنام «ایران» در تاریخ جهان بود. در آن زمان، کشورهای متمدن جهان عبارت بودند از: آشور، کلد، مصر، فینیقیه، لیدی، یونان، و در جانب دیگر چین، هند، جریسان تاریخ، بعضی از این کشورها را بکلی و برای همیشه منقرض کرد و ماهیت برخی دیگر را تغییر داد، بالاخره در میان اینها فقط آن رژیم حکومت استواری که کوروش بنیاد نهاده بود در کشور ایران پای برجا ماند. این رژیم در ایران هنگامی پی افکنده شده که بقول ولتر نویسنده فیلسوف بزرگ فرانسوی «رم دهکده کوچکی بود که بجای پیدن همسایگان خود اشتغال داشت، و فرانسه و آلمان و انگلستان کنونی، سرزمین قبائلی وحشی بودند که هنوز از حال چادر نشینی بیرون نیامده بودند.» کورش برای دنیای کهن نخستین امپراتوری بزرگ آریا نژادان را بارمغان آورد، و دیری نکشید که حکومت او و جانشینان پارتی او، سرزمین پهناوری را از دیگر اراضی آسیای مرکزی و جلگه های سرسبز هندوستان تا آنسوی تونس و حبشه را در آفریقا، و قفقاز و



مقبره کورش کبیر

عربستان را در آسیا، ودانوب و دریای اژه را در اروپا شامل شد. ولی آنچه مهمتر از همه اینها بود، این بود که کورش و پارسیان او، برای دنیای کهن طرز حکومتی را بارمغان آوردند که تا بدان روز سابقه نداشت. ایران بملل تابع خود آزادی عقیده، آزادی مذهب، آزادی سنن و رسوم اجتماعی، آزادی فکر بخشید، و بدین ترتیب حکومتی را بر اساس مترقی ترین اصول امروزی حقوق بشر بنیاد نهاد.

در دنیایی که تا بدان روز افتخار پادشاهان و امپراتوران مصری و آشوری و کلدانی و فنیقی و هیتی و غیره این بود که هر چه بیشتر سوزانده و کشته و ویران کرده باشند، کورش و ایرانیان رژیم عدالت اجتماعی و احترام به عقائد و سنن را همراه آوردند. تربیت پارسی و شیوه اجتماعی ایران حتی دشمنان این کشور را چنان مجذوب خود کرد که متفکری چون افلاطون، طرز تربیت ایرانی را بعنوان نمونه کامل تربیت به موطنان خود عرضه داشت.

کورش با شخصیت شکفت انکیز خود قلب روح مردم دنیای آنروز را بتصرف درآورد، و دیری نگذشت که این نفوذ معنوی برای او شخصیتی افسانه‌ای و نیمه خدایی ایجاد کرد. برای اولین و آخرین بار در انری مذهبی و آسمانی مانند تورات، درباره يك پادشاه غیور یهود از قول خداوند چنین گفته شد:

«ای قوم من، شادی کنید، خانه بسازید و درخت بکارید، راه ابدیت را آماه کنید، زیرا بزوری فرستاده خداوند با دستی نیرومند خواهد رسید و بصورت بازوی خدا حکومت خواهد کرد او کورش نام دارد و من دست او را میگیرم و پیشاپیش سپاه بیروزمندش هدایت میکنم. دروازه‌ها را جلو او میکشایم. پادشاهان را مغلوبش میکنم.

همه جا او را که کمر بسته من است سوی فتح و نصرت میبرم.»

اکنون بیست و پنج قرن است بنامی که بدست کورش بی افکنده شده در سیلی خورامواج حوادث، چون گوهی برج مانده است.

در این مدت تمدن و فرهنگ ایران چنان نقشی در فرهنگ و مدنیت جهان بازی کرده است که اگر نفوذ این قطعه از خاک جهان را از تاریخ عالم بردارند، تمدن درخشان جهانی بکلسی صورتی دیگر خواهد یافت.

در طول این بیست و پنج قرن کشوری که وحدت آن بدست کورش تأمین شد، بصورت کانونی در آمد که فروغ آن بر تمام شئون اجتماعی و حیاتی و تمدن بشریت تأیید گرفت. مذهب، فلسفه، علم، و ادب و هنر جهان از آثار هزاران متفکر و فیلسوف و دانشمند و شاعر هنرمند ایرانی سیراب شد و اکنون پس از دوهزار و پانصد سال این کانون فروزان که از تنه باد حوادث سلامت بدرجسته، همچنان نیرومند و درخشان آماده نورافشانی است.

تجلیلی که بفرمان شاهنشاه از خاطره کورش و از آغاز شاهنشاهی دوهزار و پانصد ساله ایران صورت میگیرد، در حقیقت تجلیل از این فروغ بزرگ خدایی است که در طول بیست و پنج قرن، همواره بصورت خلاقه و مشیت در این سرزمین در تابش بوده است. تجلیلی از روح جاودانی ایران است که همیشه زنده بوده است و زنده خواهد بود و همواره بجهانیان نشان خواهد داد که ایران، بصورت يك قهرمان بزرگ تمدن بشری، همچنان آماده اج-رای وظیفه سنگین تاریخی و باستانی خویش است.

میرویانده و آنرا شکون میدارسته‌اند. ترتیب آوردن سبزه بنزد شاهان هخامنشی متفاوت بوده، گاه طبق سبزه‌ها را قبلا در مقابل چشم شاه قرار می‌داده‌اند و گاه همان شخصی که اولین تبریک رامیکفته سبزه‌ها را همراه باهفت سین بنزد شاه می‌آورده.

ره آوردی از دیارخرسندی

در دربارشاهنشاهان ساسانی نیزچنین شخصی وجود داشت منتها درچگونگی عرض تبریک او بشاه تغییراتی بدیدار شده بود. باین معنی که هنگام تحویل سال شخصی ازخارج بدرمی‌آمد و بلافاصله بحضور شاه بارمی‌یافت شاه از اومی پرسید چه آوردای، میگفت: شادمانی شاه سؤال میکرد از کجا آمده‌ای جواب میداد از دیارخرسندی شاه میپرسید چه می‌خواهی؟ می‌گفت سعادت و نیک فرجامی پایدار در زیر سایه شاهنشاه.

سپس شاه باوصله میداد و بعد از آن بارعام و جشن نوروز در بار آغاز می‌شد از ساعتها قبل از تحویل سال و مراسم تبریک آهنگهای نشاط انگیز که توسط دسته‌های متعدد موزیک نواخته میشد از همه تالارهای کاخ بگوش می‌رسید و آتش وجد و شمع نوروز را شعله‌ورتر می‌کرد.

در دوره ساسانیان موسیقیدانان دارای مقام و منزلت خاص بودند و نوای دل‌انگیز سازهای آنان از نوروز تا نوروز قطع نمیشد در دربار برخی از شاهنشاهان ساسانی سه دسته موسیقیدان وجود داشت که هر دسته شامل ده نفر بود. خوانندگان و نوازندگان و رقصه‌ها جزو خادمین دربار بشمار می‌رفتند و از خزانه شاهی مقرری داشتند. بهرام گور علاوه بر دسته‌های موسیقیدانان امر کرد عده‌ای از کولی‌های ساکن نواحی هند و نشین را که در نوازندگی و خوانندگی و رقص مهارت داشتند به پایتخت و سایر شهرها بیاورند و در جشنها و اعیاد بخصوص جشن نوروز شرکت دهند تا مردم تشویق به خوشگذرانی و برپا کردن بساط عیش و طرب شوند.

حاج فیروزها

بر اثر این فرمان متجاوز از ده هزار نفر از کولی‌های مزبور در شهرهای مختلف مسکن کردند، اینها در هر شهری که بودند قبل

نوروز

عمو نوروز

هنگامیکه زمین خشک میدل به برده‌ای زمرد فام میشود، شاخه‌های بی‌بر و بار را برک و شکوفه میپوشاند، بوته‌های عریان غرق در گل‌های رنگارنگ میگردد، بادهای سرد و جانکزا جای خود را به نسیم ملایم و روحپور و رسیده‌ها، بجای ناله زاغ آواز بلبل بگوش میرسد و بالاخره هنگامیکه طبیعت آغاز زندگی را جشن میگیرد جشن نوروزی نیز آغاز می‌شود.

عمو نوروز در خانه‌ها را میکوبد و حلول سال جدید را تنهت میگوید. همانگونه که مسیحیان هنگام عید نوئل بابانوئل را از آسمان بزمین می‌آورند ایرانیان هم عمو نوروز را مظهر جشن نوروزی و مبشر سعادت و خوشی و نیک فرجامی میدانند.

برخی از دانشمندان عقیده دارند که عمو نوروز عنوان تازه‌ای است و شاید هم از همان بابانوئل مسیحیان اقتباس شده باشد و بعضی ریشه آنرا در عهد باستان جستجو میکنند.

مظهر عید

اما بهر صورت تردید نیست از همان زمانیکه نوروز بوجود آمده شخصی هم بعنوان سمبل و مظهر آن وجود داشته حالا اگر نام این شخص عمو نوروز نبوده چیز دیگری بوده و بعداً به عمو نوروز تبدیل شده. در دربار شاهنشاهان هخامنشی که جشن نوروز باشکوه و جلال تمام برگزار میشده هنگام تحویل سال شخصی خو بروی با جامه‌ای مخصوص و زیبا طبق هفت سین را نزد شاه می‌آورده و نخستین تبریک را معروض میداشته و شاه با او طلا و نقره و عطر مرحمت مینموده. این اشخاص از بین کسانی انتخاب میشده‌اند که قدم مبارک داشته‌اند و گاه شخص مزبور میبایستی یک دختر باکره بوده و اسمش با حرف خاصی شروع شده باشد.

روایندن سبزه برای عید که اکنون مرسوم است از همان زمان وجود داشته و در زمان هخامنشیان هفت نوع سبزه از اقسام حبوبات

از نوروز در کوچه و بازار براه می افتادند و آغاز نواختن و خواندن ورقه صیدن می کردند و طوری مردم را بوجد می آوردند که همه دست از کار کشیده و همراه آنها دست افشان و پای کوبان به استقبال سال جدید می رفتند.

در بایتخت این اجتماع طرب انگیز شکوه و جلال بیشتری داشت و کارناوال‌هایی براه می افتاد که پس از گردش در شهر پشت دیوارهای کاخ شاهی توقف می کرد و همچنان به زدن خواندن ادامه میداد تا اینکه بدستور شاه از بالای ایوان بزرگ قصر سکه‌های طلا بعنوان عیدی بمیان آنها می ریختند و سپس عده‌ای فراش نقل و نبات بین آنها بخش می کردند.

تاریخچه پیدایش همین حاجی فیروزهای فعلی که خود در حقیقت نوعی عمو نوروز هستند و از روزها قبل از تحویل سال، رسیدن عید را بشارت میدهند به همان دوره می رسد.

بعد از دوران سلطنت بهرام گور که کم کم گولپها از آن شکل و وضع مشخص خارج گردیدند در بین مردم عادی مستهک شدند هنگام فرارسیدن نوروز عده‌ای از آنها تقلید میکردند و در کوچه و بازار به زدن و خواندن می پرداختند و چون گولپها بملت هند و بون عموماً چهره‌هایی تیره رنگ داشتند مقلدین آنها نیز صورت خود را سیاه میکردند و لباسهای رنگارنگ مساتند البسه گولپها که قسمت اعظم آنها قرمز بود می پوشیدند و باین طریق حاجی فیروز بوجود آمد که کم کم در ردیف مراسم قرار گرفت و هنگام تحویل سال یکمده جمع میشدند و یکتفر را که باین شکل آراسته شده بود گاهی پیاده و گاهی سواره در معابر میگردانند و او در حالیکه سایرین میزدند و میخواندند ب مردم تبریک میگفت.

البته آنروز ظهور حاجی فیروز از مراسم بهجت انگیز نوروز بود و مانند امروز صورت ناراحت کننده تکدی را نداشت. از آن دوران مجذوب و عظمت چندین قرن گذشت و بسا پیدایش اسلام ایران بتصرف اعراب درآمد ولی جشن نوروز در اثر اصالت و جلالتی که داشت نه تنها اهمیت خود را از دست نداد بلکه در بین اعراب نیز مرسوم شد چنانکه زیارت نجف اشرف در ایام عید از همان زمان باقی مانده است.

فضل ابن یحیی وزیر بزرگ خلفای عباسی که در تاریخ اسلام شهرت بسزایی دارد چنان تحت تأثیر مراسم سرور انگیز ولادت بخش این عید قرار گرفت که وقتی بامر خلیفه بامارت خراسان منصوب شد جشن نوروز را در آن استان باشکوه هر چه تمامتر برگزار کرد و حتی بعد در زمان وزارت خود در بغداد نیز در ایام نوروز جشنهایی با همان عظمت و جلال گرفت.

بر مکیان که وزرای ایرانی خلفای عرب بودند این جشن ملی خود را با چنان مراسم پرشکوای برپا میکردند که در دربار خلفا هم رواج یافت و بزرگترین جشن عالم اسلام شد.

در قصور بزمکیان از چند ماه مانده به نوروز «امین القصر» یعنی سردسته غلامان مشغول تهیه مقدمات آن میشد و از همان موقع کاروانهای متعددی از اطراف رو ببغداد می آوردند و موسیقی دانسان زبر دست را همراه با تحف و هدایای مختلف بقصر می بردند.

خلفا با شوق تمام در جشن وزرای ایرانی خود که کم کم برای آنها نیز صورت یک جشن ملی را پیدا کرده بود شرکت میکردند و از چند روز قبل از تحویل سال، نخلهای اطراف قصر خلیفه را بازر ناب میبوشاندند و بجای خرما خوشه‌های زرد و یاقوت و عقیق ب آنها می آویختند. در آن دوران نیز عمو نوروز یا شخصی که میشرشادکامی و نیک فرجامی بود وجود داشت و هنگام تحویل سال نخستین تبریک را بخلیفه و بر مکیان میگفت و سپس کتیزگان برهنه اورنگ شاهی سال جدید را روی سر خود حمل کرده و بمقابل خلیفه می آوردند و در حقیقت سال نو خلافت او نیز از نوروز آغاز میشد. پس از این مراسم شعرای عرب شروع بخواندن اشعاری که درباره نوروز ساخته بودند میکردند و موسیقی دانان آهنگهای نشاط آور مینواختند و آنوقت یاقوتها و عقیقها و زمردهایی که از نخلها ویزان بود بر رسم عیدی بین درباریان و بزم آرایان تقسیم میشد.

بابا نوروز آن دوران را هم پشت سر گذارد و دورانهای دیگری از مجذوب و عظمت و گاه حوادث ناموافق تاریخ این کشور را دید ولی خود او همچنان پابرجا ماند و هنوز که هنوز است هر سال در نخستین لحظات شروع بهار و اولین دقایق آغاز جشن نوروز پیام شادمانی و فرخندگی و نوید سعادت و خوشی برای ایرانیان می آورد.



جناب آقای مهندس اشراقی

نزدیک شاهد این همه از خود گذشته‌گی های این رادمرد بزرگ بودند تا بدانند بطور حتم کشور با داشتن چنین مایه‌های افتخاری بزرگترین کام را در راه نیل به سعادت برخواهد داشت.

این اصل مسلم و این همه ترقی و موفقیت همه و همه در اثر سپردن کار بکاردان است و بس. چرخهای فعاله‌ایکه امروز از لحاظ ارتباطی داخله و خارجه بسرعت هرچه تمامتر صورت عمل می پذیرد همه مدیون مجاهدتهای شبانه‌روزی مهندس مجبوی است که جای او در قلوب قاطبه ملت حق شناس ایران میباید و قدهای سریع و برجسته‌ایکه بامدرن ترین وسائل ارتباطی در وزارت پست و تلگراف و تلفن انجام میشود برهیچیک از طبقات مردم کشور پوشیده نیست و چنانچه خواسته باشیم فقط اقدامات انجام شده نیمی از سال ۱۳۳۷ را برای خوانندگان منعکس سازیم اگر حمل بر خودستایی نشود کلیه صفحات سالنامه کنجایش آن را ندارد و آن را که عیان است چه حاجت به بیان است این دستگاہی است که از پیرزن نخ‌ریس تا اعلام مقام مملکت با آن سروکار دارند و یقین داریم که در قضاوت این امر قاضی بی انصافی نیستند (۲)

تصور نمیکند در دستگاہهای دولتی و سایر شئون این مملکت افرادی باشند که جناب آقای مهندس اشراقی را نشناسند و قدمی از صدها قدم ایشان را در راه بهبود وضع ارتباطات یعنی ریشه اصلی و حیاتی کشور مشاهده ننموده باشند

مهندس عالی‌قدریکه خود را فدای شاه و وطن در اثر کار مداوم و ترقی مملکت مینماید در بیست و چهار ساعت شانزده ساعت کار میکند تا هر آن دستگاہهای ارتباطی و شریان حیاتی مملکت مطلوب تر بگردش در آید ای کاش هموطنان عزیز برای يك بار از

ارتباطات کشور

مدیون

مجاهدتهای

جناب آقای مهندس اشراقی

وزیر محبوب پست و تلگراف و تلفن میباشد

در این قرن که فعالیت دولت ها گسترش یافته و غالب مشاغل مهم دولتی اصولاً جنبه تخصصی حاصل نموده برخلاف آنچه در گذشته تصور میرفت، هر شخص عادی نمیتواند از عهده انجام وظائف بعضی از مشاغل دولتی بر آید.

موضوع صلاحیت و فعالیت افراد، امروزه حائز کمال اهمیت میباشد. باید در نظر داشت که دستگاہهای اداری کشور که بعضی از علمای علوم اداری آن را یکی از ارکان چهارگانه مملکت میشمارند، محتاج به ثبات است، و چنانچه بناشود با تغییر دول و یا مسائل مربوط بآن شاغلین مشاغل دولتی تعویص گردند و افرادی که صلاحیت آنان ممکن است مورد تردید باشد بکار گمارده شوند، دیگر ثباتی در دستگاہهای اداری بوجود نخواهد آمد و در نتیجه باعث رکود و فلج شدن دستگاہ ها میشود. ظاهراً نتیجه منطقی که از این بحث کوتاه میتوان گرفت آنستکه دولت ها باید در انتصابات تنها لیاقت و کاردانی و صلاحیت افراد را مورد توجه خاص قرار دهند و کرد ملاحظات دیگری نگردند. و چنانچه با وقت و نظر واقع بینی باین مطلب اساسی بنگریم خواهیم دید که اخذ یک چنین روش مشخص و قاطعی خود بخود کار صحیح بوجود خواهد آورد

در زندگی کوتاه همه ما، در محیط و اجتماعمان، در روحیه و اخلاقمان نحسی های فراوانی هست. نحسی هایی هست که شادی و آرامش زندگی ما را خفه و نابود کرده است و مایه بسیاری از این نحسی ها، در خود ماست. و ما در تمام عمرمان هرگز نخواسته ایم حتی یکبار گردوغبارخانه این دل مهجور را بگیریم و زنگهایش را بزدا کنیم. حتی یکبار با خود خلوت نکرده ایم تا با این همه سیاهکار بهایی که خواهم و ناخواه از ما سرزده است، رسیدگی کنیم. پوسته این آلودگیهای خطرناک بروررشد کرده، ضخیم تر و سخت تر شده و رو همان را چون برنده بال شکسته ای در چدار کهنه خود زندانی کرده است. بدبختی بزرگ ما همینست. همینست که روز بروز این برنده بال شکسته ای که روح ماست، افسرده تر و بیحال تر میشود تا آنجا که در فراموشی و تاریکی کامل می میرد و زندگی ما، زندگی من و شما روی محور بوسیده خود می گردد. و حاصل آن همینست که می بینید. شادی و امید نیست، آرامش و رضایت نیست، صمیمیت و یکرنگی نیست زیرا ما کم کم عادت کرده ایم که بخودمان، برقیقمان بهمکارمان، بزنی و فرزندمان، به رئیس و مرئوسمان حتی بگدای مصلحان دروغ بگوئیم دست رئیسمان را میبوسیم، توی دلمان فحش میدهیم؛ خودمان را فعال وجدی و دلسو ز نشان میدهیم اما باطناً، تنبل، لاابالی و سنگدلیم. اگر کودک همسایمان از بی دوائی بمیرد، اگر دوستان از دور و می و سعادت ما بدبخت بشود، احساس غم و رنج نمیکنیم، بکمک او نمیرویم فقط قیافه غمزده و متأسف، بخود میگیریم و یک مشت جمله چاپی پشت هم ردیف میکنیم. ما با چنین روانهایی، هرگز روی شادی و سعادت را نخواهیم دید، هرگز پیش نخواهیم رفت زیرا نه شادی ماصمیمانه است نه غممان، بهیچ چیز و هیچ کس ایمان نداریم. در همه دنیا فقط خودمان، وجود شریف و عزیز خودمان را می بینیم و بخاطر همین وجود است که بهر کاری دست میزنیم. میدانم که اعتراض میکنید و بمن، مهر بدبینی و یاس می زنید. اما شما در مقابل این اعتراض، لااقل بن بگوئید، که بس ما چه دردی داریم، چه چیزی در ما هست که زندگی مان بهتر نمیشود و اجتماعمان پیش نمیرود؟، روز سیزده فروردین بگردش میروید، تا نحسی سیزده را بدر کنید، تا این نحسی در سال نوییای زندگی و سعادت شما حلقه نشود، اما خواننده عزیز این در روز نیست، در آفتاب و گل و گیاه هم نیست... ببینید این نحسی زندگی و اجتماع مادر چیست و آنوقت بسا بگوئید که آیا دور کردن این نحسی ها، کار طاقت فرساست؟ (م)

گلهای جاویدان

نزار و حدیث بین سال روزگی

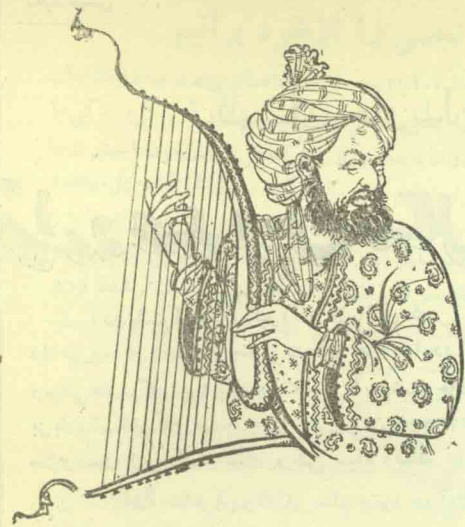
در پشت کوههای البرز که از بالای شهر بلخ راه ایران امروز را می پیماید و سواحل جنوبی دریای خزر را در بغل میگیرد، دشت بسیار وسیعی هست که ایرانیان در قدیم بآن دشت خاوران میگفتند و امروز بزبان ترکانی که نهصد سال پیش بر آن هجوم آوردند بنام «قراقوم» معروفست زیرا که خاک و شن سیاه رنگ دارد. در پشت گوش این دشت که بگفته شاعران «لشکر سلم و تور در آن کم شده» رود پنهاوری کف کنان و غران و شویان و پای کشان چون اژدهایی عظیم که سینه خود را بر روی زمین گسترده باشد فرسنگها مسافت را با کمال تأنی و وقار اما با خشم و بدخوبی میپیماید.

این رود که از رودهای بزرگ آسیاست از کوههای بدخشان یکی از اولین منزل گاههای آریاییان ایرانی هنگامی که از دامنه پامیر بسوی ایران فرود آمدند، سر چشمه میگیرد، شمال افغانستان امروز را میپیماید و وارد دشت خاوران میشود. هنگامی از روی ناف دشت خاوران میگذشت و چون تیر پرتاب راست بدهان دریای خزر فرو میرفت اما اینک چند قرن نیست که راه خود را بسوی شمال کج کرده و با رود سیحون شریک شده و در ریاضه او رال را فراهم میکنند.

این رود بزرگ را ایرانیان که قدیم ترین یادگارهای تاریخ شش هزار سال پیش خود را اذ آن دارند «آموی» و «آمویه» می-گفتند و بعدها بآن «جیحون» گفتند و اینک بهمان نام قدیمی خود بنام «آمو دریا» معروفست.

در استانهای قدیم ایران گفته اند که پهلوانی ایرانی «آرش تیر انداز» از ما ز ندران تیری انداخت و در پشت این رود فرود آمد و این رود سرحد در میان ایران و توران یعنی ایرانیان و بیگانگان شد.

در آن سوی این
 رود، شاید در همان
 جایی که تیر آرش
 فرود آمد، در شمال
 شرقی، دو شهر باستانی
 سمرقند و بخارا
 تقریباً در محاذات
 یکدیگر، هزاردان
 سالست که از نام خود
 گوش آریابیمان ایرانی
 را پر کرده اند.
 در بیرون شهر
 سمرقند در روستای
 کوچکی، پنج رود
 کوچک جاریست و
 بهمین جهت آن
 روستا را «پنج
 رودک» نام گذاشته اند



رودکی

و بعدها برای اختصار «رودک» گفته اند.

هزار و پنجاه سالست که یک مشت استخوان لاغر فرسوده در
 زیر خاک گورستان کهنی خفته و از جهان آسوده است.

این استخوانها روزی هم نشین و هم خواب و هم سفرمردی بود
 که یکی از پادارترین پادشاهان کاخ عظیمی را در جهان گذاشت. هزاردان
 سرای و خانه و قصر درین مدت ویران شدند و یک کف دست خاک هم
 از آنها بازنماند. اما این کاخ برافراشته سربلک کشیده هنوز در جهان
 پایدارست و سر بر آسمان کشیده است.

این مرد نازک اندام سفید روی میان قامت که تا در جهان بود
 ناز برفلک و عشوه بر ستاره می فروخت، ابو عبدالله جعفر بصری محمد نام داشت
 جدش حکیم و پدرش عبد الرحمن و پدرش محمد از مردان نامی سر
 زمین خود بودند. جعفر در خرد سالی کودک بسیار باهوش شیرین زبان
 سخن دانی بود، همه علموی را که در آن زمان رایج بود فرا گرفت. کم کم

بموسیقی مایل شد، تردابو العلیک بختیار استاد بزرگ موسیقی آن زمان
 چنگ زدن را آموخت. از کودکی در پرتو ماهتاب بیمارگونه بهسار
 سمرقند یا در کنار آتش نیرو افزای شهبای زمستان خانه بدری یا در
 سایه درخت بارور تناور و یا در لب جوی کف آلود تر زبان در پهای
 گلپای شاداب که کیسوان خود را از گلپدان شبنم شسته بودند نمی نشست
 چنگ را در بقل میگرفت و زمزمه میکرد.

کم کم زمزمه های او با سخنانی و کلماتی توأم شد بی برده که
 شعر می گوید. بیاری چنگ خویش او زانی در سخن منظوم بکار برد.
 هنوز جوانی نوری بود که شاعری نام آور شد.

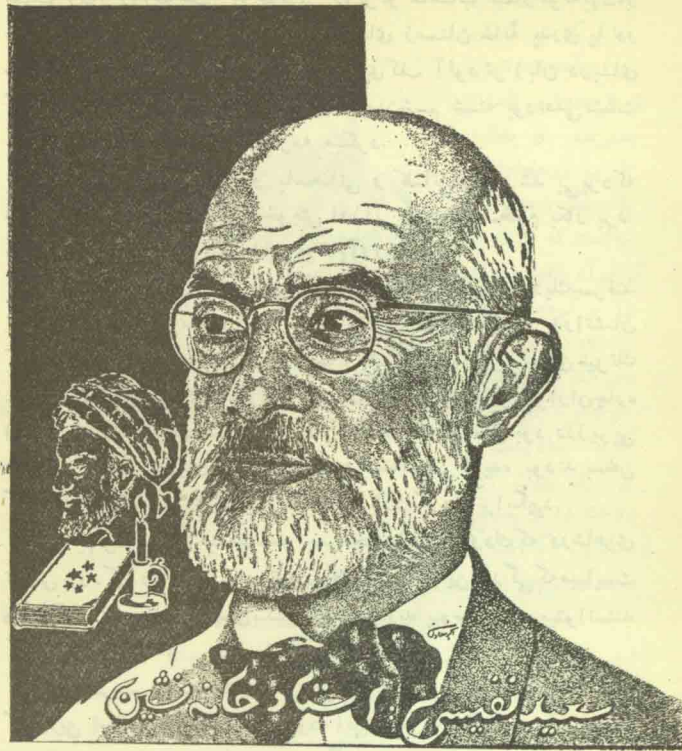
تازه مردانی دلیر و غیور که از سرزمین سامان تردیک سمرقند
 برخاسته دست فرمانروایان بیگانه را از زادگاه خود و پدرانشان
 کوتاه کرده بودند اندک اندک در سایه شمشیر و در زیر بی اسبان تیز تک
 خود کشوری از نو ساخته بودند. پادشاهان سامانی در ضمن هزاران چاره
 اندیشی مردانه میخواستند ایرانیانی را که سیصد سال بود در زیر بی
 و تازیانه فرمانروایان بیگانه لب بسته و خاموشی گزیده بودند بسخن
 گفتن وادار کنند تا بانگ مردانه شان بار دیگر جهان را بگیرد.

بهتر ازین ابو عبدالله جعفر بصری محمد از مردم رودک که در شاعری
 تخلص رودکی را اختیار کرده بود برای این کار باین بزرگی که مبیاست
 دامنه آن تا هزار و صد سال بکشد و بدامن ابد پیوسته شود میتوانستند
 کسی را پیدا کنند؟

نصر پسر احمد سامانی و پسرزاده امیر بزرگ اسمعیل که بنیاد
 گذاران این اساس باین استواری بود، این شاعر جادوگر سحر آفرین را
 بدر بار خود جای داد. از هیچ بزرگداشت و پرستاری از وی دریغ
 نکرد. رودکی از نام آورترین و ثروتمندترین و محترم ترین مردان
 روزگار خود شد.

خدای ایران بزرگ طبعی چنان سرشار باو عطا کرده بود که
 شعر گفتن برای وی از سخن گفتن دیگران آسان تر بود. یک میلیون و
 سیصد هزار شعر گفت و هنوز در جهان کسی بدین بسایه و مایه در هیچ
 زبانی نرسیده است.

ابوالفضل بلعمی وزیر بزرگ و کاردان و هنر پرور نصر بن



احمد از وی درخواست کتاب معروف کلیله و دمنه را که در زمان ساسانیان از هند بایران آورده بودند بنظم در آورد. داستان سندیباد را نیز بنظم کرد. در هر جشنی و در هر کشور کشایی که بهره سامانیان می‌شد قصیده‌ای بلند و شیوا و غرامی سرود. چهارمثنوی دیگر بچهاروزن دیگر ساخت. در شعر او سحر و معجزی بود که پادشاه سامانی را بهره‌چرا و می‌خواست بر میانگیخت. در دشواریها بزرگان در بار از ویاری میخواستند و وی بنیروی سخن خویش مشکله را می‌گشود.

شهرت وی سراسر ایران بزرگ پهناور آن، روزگار را فرا

گرفت. همه کس خواستار و آرزومند سخن او بود. سخنانش را در صد دفتر گرد آورده و از این سوی جهان بآن سوی میبردند. هر کس که از بغارا پایتخت سامانیان بهره‌گوشه از ایران میرفت باران و آشنایان بجای از مغان دیار سخن رودکی را از وی میخواستند.

این بلبل نغمه سرای و زنده‌باف و چنگک زن سمرقند «مهندس شعر فارسی» شد. یعنی این کاخ جاودانی را او بر پا کرد و چنان ساخت که تا جاودان از گذشت روزگار و آسیب شب و روز و هفته و ماه و سال گزند نخواهد دید و حتی قرن‌ها را در زیر پای خواهد گذاشت.

مردان بزرگ روزگاری برای رهائی از یوغ بیگانگان چاره دیگر اندیشیده و بطریقه‌ای که پسند خلیفه تازی بود گرویده بودند. آن مرد تازی که نفع خویش را در خطر دید و ترسید حاصلخیز ترین و شادابترین سرزمین قلمرو وی از دستش برود بافته و تزویر و فساد غلامی ترک را برانگیخت که در زیر پرده خدعه زمینه‌ای بسازد و دست پادشاهی را که باین آئین گرویده بود از کار کوتاه کند و او را خانه نشین کند.

نصرا لشکریان مزور و خائن از تخت فرود آوردند و در گوشه‌ای نشاندهند و پسر خیانت پرورده‌اش را بجای او گذاشتند. بزرگان دربار را که با پادشاه سامانی هم‌آهنگ و هم‌دستان و هم‌کیش شده بودند پاکشتند و یابند کردند بام خانه را بر سر بلعی وزیر بزرگ فرود آوردند و بلبل داستانسرای بزرگ ایران را بکیفر این آزادمنشی و بیگانه آزاری کور کردند.

درین روزها که در همان روستای رودک استخوانهای وی پس از هزار و پنجاه سال از زیر خاک بیرون آمد، مسلم شد چنانکه گفته بودند کور مادر زاد نبوده و در پایان زندگی بسا وسیله‌ای که دژخیمان خونخوار آن روزگار بکار میبردند وی را کور کرده‌اند.

سرش را گرفته در میان اشگری فروزان فرورده‌اند و بدین گونه چشمان وی در شراره‌های سوزان ترکیده و این مرغ داستانسرای گلزار جاودانی ایران بدین گونه نابینا شده‌است.

اینک هزار و پنجاه سال هست که رودکی ما در زیر خاک در آن سوی جهان دیریون شهر سمرقندی که آن همه نام آن در کتابهای ما

برده شده بخواب جاودانی رفته است. کاش همه این چنین می‌خفتند! در میان میلیاردها خفتگانی که در این سوی و آن سوی در زیر خاک پنهان شده ورخ خویشتن را از آسمان و آفتاب و ماه و ستارگان پوشیده‌اند آیا چون رودکی باز کسی هست؟

مردی که روزگاری در بالاترین ناز و نعمت‌های جهان خویشتن زیست و سرانجام بدست نابکارانی چنددیده از جهان بر بست و در پایان زندگی، اشکها از چشمان بی‌نور خود فروریخت. کورش و مرد اما از جهان نرفت. مرده آنست که نامش نبرند، مرده آنست که اثری ازودر جهان نمانده باشد. مرده آنست که کاری در زندگی خویش نکرده باشد که پس از وزنده بماند.

اینک از یک میلیون و سیصد هزار شعر او دست تاراج کرده‌اند روزگار جزایبانی چند که شماره آنها بنهصدم نمی‌رسد برای ما باز نگذاشته است. اما میلیونها شعری که پس از و سخن سرایان ایران سروده‌اند، گویی همه ازوست زیرا اگر او نیامده و این اساس دیر پای را بنیاد نگذاشته بود و این راه را نکشوده بود شعر فارسی باین پایه و مایه از ثروت و غنا نمی‌رسید و بزرگترین کتاب ادب جهان را فراهم نمی‌کرد.

تبریک

همی گفتم که کی باشد که خرم روزگار آید
جهان از سر جوان گردد بهار غمگسار آید
بهار غمگسار آید که هر کس را بکار آید
بهاری کاندرو هر روز می‌را خواستار آید
زهر بادی که برخیزد کنون بوی بهار آید
کنون ما را زیاد بامدادان بوی بار آید
چو روی کودکان ما درخت گل بیار آید
نگار لاله رخ با ما بزم لاله زار آید
می‌مشکین گسار تا که بوس و کنار آید
هوا خوش گردد و با طبع خسرو سازگار آید

اذ این فرخنده فروردین و فرخ‌چشن نوروزی
نصیب خسرو عادل سعادت باد و پیروزی
فرخی سیستانی

این قصیده رودکی از محکمترین قصائد زبان فارسی است

دندان

مرا بسود و فرو ربخت هر چه دندان بود
نبود دندان لابل چ- راغ تسابان بود
سپید سیم زده بود، در و مرجان بود
ستاره سحرگی بود و قطره باران بود
یکی نماند کنون، ز آن همه بسود و بریخت
چه نحس بود، همانا که نحس کیوان بود
نه نحس کیوان بود و نه روزگار دراز
چه بود راست بگویم، قضای یزدان بود
جهان همیشه چو چشمیست، کرد و کردانست
همیشه تا بود آئین گردد، کردان بود
همان که درمان باشد، بجای درد شود
و باز درد همان، کز نخست درمان بود
کهن کند بزمانی همان کجیا نو بود
و نو کند بزمانی همان که خلقان بود
بسا شکسته بیابان، که باغ خرم بود
و باغ خرم گشت آن کجیا بیابان بود
همی چه دانی ای ماهروی مشکین موی
که حال بنده از این پیش بر چه سامان بود
بزلف چوگان نازش همی کنی تو مدام
ندیدی آنکه او را که زلف چو گسان بود
شد آن زمانه که رویش بسان دیبا بود
شد آن زمانه که مویش بسان قطران بود
چنانکه خوبی مهمان و دوست بود عزیز
بشد که باز نیامد عزیز مهمان بود
بسانگار که حیران بدی بدو در چشم
بروی او در چشم همیشه حیران بود

شد آن زمانه که او شاد بود و خرم بود
 نشاط او بغزون بود و بیم نقصان بود
 همی خرید و همی ساخت بی شمار درم
 بشهر هر که یکی ترک نار پستان بود
 بسا کنیزک نیکو که میل داشت بدو
 بشب زیاری او نزد جمله پنهان بود
 بروز چونکه نیارست شد بدیدن او
 نهیب خواجه او بود و بیم زندان بود
 نبید روشن و دیدار خوب و روی لطیف
 اگر کران بد، زی من، همیشه ارزان بود
 دلم خزانه پر گنج بود و گنج سخن
 نشان نامه مسا مهر و شعر عنوان بود
 همیشه شاد و ندانستی که غم چه بود
 دلم نشاط و طرب را فراخ میدان بود
 بسا دلا که بسان حریر کرده بشر
 از آن سپس که بگردار سنگ و سندان بود
 همیشه چشم زی زلفکان چابک بود
 همیشه گوشم زی مردم سخن دان بود
 عیال نه، زن و فرزندان نه، معونت نه
 از این ستم همه آسوده بود و آسان بود
 تو رودکی را ای ماهرو همی بینی
 بدان زمانه ندیدی که این چنینان بود
 بدان زمانه ندیدی که در جهان رفتی
 سرود گویان گومی هزار دستان بود
 شد آن زمان که باوانس داد مردان بود
 شد آن زمانه که او پیشکار میران بود
 همیشه شعر ورا زی ملوک دیوانست
 همیشه شعرور زی ملوک دیوان بود
 شد آن زمانه که شعرش همه جهان بگرفت
 شد آن زمانه که او شاعر خراسان بود

کجا بکیتی بودست نامور دهقان
 مرا بغانه او سیم بود و حملان بود
 کرا بزرگی و نعمت زاین و آن بودی
 ورا بزرگی و نعمت ز آل سامان بود
 بداد میسر خراسانش چهل هزار درم
 وز آن فزونی یک پنج میر ماکان بود
 ز اولیاش برآکنده نیز هشت هزار
 بمن رسید بد آن وقت حال خوب آن بود
 چو میرداد سخن دید راد مرردی خویش
 ز اولیاش چنان کز امیر فرمان بود
 کنون زمانه دگر گشت و من دگر گشتم
 عصا بیار که وقت عصا و انبان بود

از

« قطب العارفين مرحوم ذوالریاستین »

روی چو صیعدم یکی، کیسوی همچو شام دو
 وای به میتلای او صید یکی و دام دو
 ما همه مست چشم و اعواف و شیخ و محتسب
 ساقی بزم ما یکی لیک شراب و جام دو
 قصه وصل و هجر را میشنوم از آن دهن
 هیچ کدام اثر نکرد از چه کند کلام دو
 صحبت عقل و عشق را از دو یک اختیار کن
 چونکه نماز شد یکی از چه بود امام دو
 گاه صمد بگوش جان گاه صنم بگوید آن
 حیرتم از کلام او شخص یکی و نام دو
 شیر شکار چشم تو بسته دو زلف بر خمت
 منزل «مونس» است عجب شیر یکی نیام دو

بیاد رودکی



سرمد

آنرا که چشم معرفت از عشق بازگشت
 با چشم بسته کاشف صد گونه رازگشت
 و آنکس که یافت چشم هنر روشنی از او
 از «چشم عیبجو» بجهان بی نیازگشت
 چشم و چراغ زندگی آدمی است عشق
 روشن، دلی که چشم وی از عشق بازگشت
 عشق است کز تجلی انوار عاطفت
 هر که ، بصورتی دگر آئینه سازگشت
 روزی: به «رقص» آمد و اندام آدمی
 بیعرف و صوت باتو براز و نیازگشت
 روزی: به ناله نغمه موسیقی آفرید
 وز «سازصوت» باتو بسوز و گدازگشت
 روزی دگر به «نقش قلم» آب و رنگ داد
 تاحق، عیان بقالب و رنگ مجازگشت
 این هر سه حرف داشت ولیکن زبان نداشت
 تا باز گوید چه در این سوز و سازگشت
 تا ساز رقص و سوز صدا خوش بیان شود

شعر آمد و «زبان هنر» دلنوازگشت
 شعر آمد و «شکوفه عشق و هنر» شکفت
 شعر آمد و جمال طبیعت بنازگشت
 شعر آمد و «مفسر آهنگ رقص» شد
 شعر آمد و مترجم آواز و سازگشت
 ممتاز شد «سخن» ز هنرها بفضل نطق
 کز فضل نطق شعر بدین افتیازگشت

ناچار هر که ساز سخن نغز تر سرود
 چون «رودکی» بر اهل سخن سر فرازگشت

گر خیل انبیا علم دین فراشتند
 وز دین لوای وحدت در اهتزازگشت
 روشن شد از «شعائر دین» بر شعور ما

طرفی ز «رمز خلقت» و «اسرار بازگشت»

ترویج معرفت بود آئین شاعری
 و بنخود رسالتی است که بر ما مجازگشت

شاعر که ملهم است بالهام ایزدی
 شاید که با رسول خدا همترازگشت

شاعر که مذهب همه تهذیب زندگی است
 شعرش ، بفضل عشق فضیلت طرازگشت

شاعر، که شد به «دوستی» آموزگار خلق
 شعرش، دوی دشمنی و حرص و آرزگشت

رحمت به رودکی که سخن ناروا نکفت
 وز ناروا سخن همه در احترازگشت

«فضل و بزرگواری و سالاریش» سزاست
 «کاندر بلای سخت» بلی پاکبازگشت

«آزاد وار بند زمانه» فرا گرفت
 و آزاده بر درش بسجود و نمازگشت

گر فکر شاعران چو کبوتر گشود بسال
 شاهین فکر او بشل «شاهباز» گشت

نازم بدولتش که بر او رنگ شاعری
 فرمانروای ملک عراق و حجازگشت

جبران «ترکناز عرب» در حد ادب
 استاد رودکی بسخن یکه تازگشت

«شعر عجم» بکودکی ، از فضل رودکی
 یک باره از نشیب زمان بر فرازگشت

بر قول آنکه موسیقی آمد جویز شعر
 شعرش هروس خوب رخ باجهازگشت

بسیار گفت اگر چه و اندک اگر چه ماند
 نامش برغم اندک و کـوته دراز کشت
 ازما درود باد برود و سرود او
 زک رود او «سرود عجم» شهنواز کشت

دلبر پیمان گسل

از : ملك الشعرا محمد تقی بهار

باز پیمان بست دل با دلبر پیمان گسل
 سحر چشمش چشم بند و بند زلفش جان گسل
 دوست کش، بیگانه پرور، دیرجوش و زودرنج
 سست پیمان، سبخت دل، مشکل بستند، آسان گسل
 در نگاه تند چون قاتل ز مجرم جانستان
 در عطای بوسه چون سیراز کرسنه جان گسل
 لفظ آتشبار او یأس آور و امید سوز
 نرگس بیمار او درد افکن و درمان گسل
 همزه اش در دلبری یغما گر مردم فریب
 طره اش در کافری تقوی کش و ایمان گسل
 دست هجرش فرش عیش و صفحۀ شادی نورد
 شور عشقش بیخ عمر ورشته عمران گسل
 انبساط روح را با جوهر حرمان زدای
 ارتباط وصل را با خنجر هجران گسل
 لعل گوهر بیزاو گاه سخن مرجان فروش
 مژه خونریز او وقت غضب شریان گسل
 نیست دل ز ایران گسستن خوش ولی ترسم بهار
 دل ز ایران بگسلد زین فتنه ایران گسل

۱۹۵۸

سال کودتا، حکومت ژنرالها، رقابت

بر سر تسخیر فضا

جنبالهای هنری و مرک و میر هنرمندان خارجی
 و وطنی

در سال ۱۹۵۸ (سالی که گذشت) حوادث و
 وقایع بزرگ و مهمی در دنیا بوقوع پیوست چنانکه
 می توان گفت این سال یکی از پرحادثه ترین سالهای
 بعد از جنگ بین الملل دوم بود، بهرحال ما در اینجا
 مهمترین و برجسته ترین وقایع این سال را برای شما
 گرد آورده ایم، به بینیم سال گذشته توأم با چه پیش آمدهائی
 سپری شد:

بی مناسبت تمیذانیم در اینجا وقایع و حوادث مهم و شنیدنی سال
 گذشته را بنظر خوانندگان خود برسانیم.
 ضمناً نظر باینکه در چند ساله اخیر بر تعداد مقلدین و فرنگی
 نماهای ایرانی افزوده شده وعده زیادی از هموطنان ما در برگزاری
 مراسم کریسمس و ژانویه از عیسویان جلو افتاده و تمصب بیشتری بخارج
 می دهند بدینست گذشته از ذکر حوادث و وقایعی که دردنیای خارج
 وعالم مسیحیت اتفاق افتاده مختصری هم از آنچه در کشور خودمان
 در طی سال گذشته رویداده بیاوریم.
 حالا همانطور که گفته شد بیادآوری مهمترین، جالب ترین
 و مضحک ترین وقایع سال ۱۹۵۸ میپردازیم:

سال کودتا و حکومت ژنرالها

مهمترین وقایع سیاسی سال گذشته انقلابات و کودتاهائی بود که در چند کشور صورت گرفت.

کشورهای عراق- پاکستان- سیام برمه- لبنان- سودان و چند کشور آمریکای جنوبی منجمله و نزولاً از کشورهای هستند که چندین ماه از سال گذشته را در آشوب و بلوا گذراندند.

♦ در عراق رژیم سلطنتی بدست عده ای افسران آن کشور ساقط شدو خاندان سلطنتی آن کشور را بطرزی فجیع قتل عام کردند و سرانجام عبدالکریم قاسم زمام امور را بدست گرفت. بدنبال این حوادث وقایع دیگری نیز صورت گرفت و عده ای زندانی و محاکمه و محکوم به اعدام گردیدند. رشید عالی کیلانی و ملا مصطفی بازرانی پس از سالها تبعید و دربدری باسلام و صلوات به عراق بازگشتند ولی تاکنون این کشور نتوانسته وضع خود را تثبیت کند و گوا اینکه حکومت عیاد لکریم قاسم بر اوضاع تسلط دارد ولی باز هم از گوشه و کنار این کشور گاه و بیگاه نغماتی بگوش میرسد.

♦ در پاکستان نیز یکی دوبار کودتا شد تا اینکه سرانجام نتیجه این کودتاها منجر به استعفای ژنرال اسکندر میرزا و روی کار آمدن ژنرال ایوب خان گردید و اکنون این کشور تاحدودی آرامش گذشته خود را بدست آورده ولی ژنرال ایوب خان آب پاکی روی دست همه ریخته و با کمال صراحت گفته است که پاکستان دیگر هرگز دارای رژیم پارلمانی نخواهد شد.

♦ اوضاع لبنان و اغتشاشاتی که در این کشور زیبا و آرام طی سال گذشته رویداد ماهها نقل محافل و مورد بحث و گفتگوی جراید دنیا بود و خواب آرام را از مردم آنجا سلب کرد آشوب و جنجال لبنان نیز برکناری کامیل شمعون و روی کار آمدن ژنرال شهاب تقریباً خاتمه یافت.

♦ یکی دیگر از کشورهای که صحنه حوادث مهمی بود فرانسه است این کشور که سالهاست بعارض تعویض نخست وزیر دچار شده و طی چند سال متجاوز از بیست تا بیست و پنج نخست وزیر بخود دیده



اعلیحضرت همایون شاهنشاهی هنگام ورود بفرودگاه ایتالیا

است عرصه مبارزات تظاهراتی بود که سرانجام با روی کار آمدن ژنرال دوگل دیکتاتور با قدرت گذشته آنکشور تا قدری آرامش یافت.

طرز روی کار آمدن دوگل در فرانسه هم تقریباً شبیه کودتا بود. دوگل در آخرین هفته‌های ۱۹۵۸ بر ریاست جمهوری فرانسه برگزیده شد و رنه کوتی رئیس جمهور سابق جل و بلاس خود را از کاخ الیزه مقرر ریاست جمهوری آنکشور جمع گردوزفت. دوگل قدرت را در دست گرفت و طرفداران و هوا خوانان او پیروزی وی را همزمان با آغاز سال نو جشن گرفتند.

چین ملی و چین کمونیست نیز طی سال گذشته دوسه بار به تیپ هم زدند و برای یکدیگر خط و نشان کشیدند و بهم دهن کچی کردند. شایعه استغای مائو تسه تونگ از ریاست جمهوری چین کمونیست نیز از وقایع مهم سال گذشته بشمار می‌رود. گفته میشود لیوشا فوچی دبیر کل حزب کمونیست چین بجای مائو به ریاست جمهوری آن کشور منصوب میگردد.

پیشنهاد ناگهانی شوروی درباره تخلیه برلن از قوای دول بزرگ نیز از جمله حوادث مهم سال ۱۹۵۸ میباشد که هنوز اختلاف بر سر آن حل نشده و هفته گذشته وزیر خارجه شوروی اظهار داشته است که اصرار دول غرب به باقی ماندن در برلن ممکنست دنیاراباستانه جنگ سوم جهانی بکشاند.

سال اقمار و مسابقه فضائی

از حوادث و وقایع سیاسی بالا که بگذریم سال گذشته رامیتوان سال اقمار مصنوعی و مسابقه فضائی بین آمریکا و شوروی داشت. شورویها دو قمر در اواخر سال ۱۹۵۷ پرتاب کردند که رصد خانه های آمریکایی آن را اعلام نمودند و بدنبال پرتاب این اقمار و انتشار خبر آن سیل سرزنش و انتقاد از طرف جراید و محافل سیاسی و علمی آمریکا متوجه دانشمندان آن کشور گردیدند.

بدنبال همین سروصداها و موفقیت روسها یک قمر دیگر شوروی بوزن ۱۳۰ کیلو به فضا رها شد و خبر آن سهمگین تر از انفجار بمب در دنیا سرودا بپا کرد.

آمریکاییها برای جبران عقب افتادگی خود در پرتاب اقمار مصنوعی هفت قمر از دو تا بیست کیلو پرتاب کردند که دو سه تای آن در دل اقیانوس بیسکران سقوط کرد و ماهیها را بو حشت انداخت در باره وزن قمر تازه آمریکا که دو چندی قبل پرتاب شد هنوز بین دانشمندان دو کشور آمریکا و شوروی اختلاف است.

دانشمندان آمریکائی اعلام کردند که وزن این قمر بیش از چهار تن میباشد که بوسیله موشک صد تنی پرتاب گردیده و حال آنکه دانشمندان شوروی میگویند وزن این قمر بیش از ۷۵ کیلو نبوده است. ملاحظه میکنید چندان تفاوتی ندارد! و عجیب اینکه چندان آمریکائیها هنوز حاضر نشده اند در این باره تخفیفی بدهند.

درباره مسابقه برای رسیدن به ماه که با احتمال قریب به یقین امسال عملی خواهد شد شورویهای فلا سکوت کرده اند و اگر این سکوت آنها را مثل زمانی که اولین قمر را پرتاب کردند بدانیم باید گفت که در این راه احتمال بدست آوردن موفقیت بیشتری دارند ولی ناگفته نباید گذاشت که دانشمندان آمریکائی نیز آسوده ننشسته و شب و روز مشغول کار میباشند.

پیشرفتهای و موفقیتهای علمی

سال ۱۹۵۸ مصادف با پیشرفتهای و موفقیتهای علمی بزرگی در رشته های مختلف بوده است زیرا دانشمندان شرکت کننده در برنامه سال ژئوفیزیکی بین المللی موفق به یک سری اکتشافات شگرف شده اند.

در قسمتهای مهندسی و فنی کشاورزی - پزشکی - شیمی و فیزیک و بطور کلی همه رشته ها دانشمندان موفقیت های جالب توجهی بدست آورده اند که در سال جاری و سالهای آینده مورد استفاده قرار می گیرد.

تصفیه سران حزب کمونیست

طی یکی دوسال اخیر یکی دو بار در حزب کمونیست اتحاد شوروی تصفیه هایی شده که بر سر و صداترین آنها برکناری مولوتف - مالکف، شپیلف و کاکانویچ با اتهام داشتن افکار استالینزم بود و



شاهنشاه هنگام مطالعه نقاشی های ایرانی
در ایتالیا

آخرین نفری که سال گذشته بجمع تصفیه شدگان افزوده گشت مرد بخت برکشته می بنام «نیکلا بولکانین» نخست وزیر آنکشور بود. همچنین یکی دیگر از وقایع پرسر و صدای دنیای کمونیست مفضوب واقع شدن بوریس باسترناک نویسنده بزرگ و مشهور آنکشور با انتشار کتابت «دکترژیواکو» و اصابت بزرگترین جایزه نوبل بوی بود که در چند ماه گذشته معتبرترین جراید و خبرگزاریهای جهان پیرامونش بحث میکردند.

سال مرگ و میر هنرمندان

سال گذشته اگر برای دانشمندان سال موفقیت و پیروزی و برای عده می سال با اصطلاح خوش یعنی بود وعده زیادی را هم ماتمزد و هزادار کرد و عزیزانشان را اذدستان گرفت. بهر حال سال گذشته را ضمنا می توان سال مرگ و میر هنرمندان نیز دانست چه دوتن از بزرگترین شخصیتهای هنری خارجی زندگی را بدرود گفتند. مایکل تادکارگردان معروف وسومین شوهر الیزابت تایلوردرد اوائل سال گذشته در حادثه هوا پیمای زندگی را بدرود گفت و تیرون پاور هنر پیشه و هنرمند ورزیده نیز در اواخر سال گذشته هنگام ایفای نقش حضرت سلیمان دچار عارضه قلبی گشت وفوت کرد. ماجرای مرگ تیرون پاور هنوز که هنوز است مورد گفتگو و بحث می باشد.

ضمنار همین سال چندتن از هنرمندان برجسته و با ارزش خودمان بمرگ طبیعی و غیر طبیعی زندگی را وداع گفتند. این هنرمندان عبارتند از: مرحوم خادم میثاق - وزیر تبار - کرکین زاده - غزال و رفیعی هر یک از این عده علاقمندان و طرفداران فراوانی در میان قاطبه مردم داشتند که خبر مرگ آنها برایشان بسی ناگوار و تکان دهنده بود.

حوادث عجیب و غریب مضحک

ضمن حوادث و وقایع سیاسی و علمی در سال گذشته حوادث عجیب و غریب و مضحکی نیز روی داده که بی مناسب نیست در اینجا یادای هم از آنها بشود.

آخر مگر می شود دیوانگی های این بشر دو پا را نادیده گرفت؟!

* یکی از مضحك ترین اخباری که سال گذشته مردم دنیا را متوجه ساخت این بود که يك بیره زن امریکائی در آخرین لحظات حیات خود وصیت کرد که صد و پنجاه هزار دلار ثروت او به دو تا سگش برسد .

بلافاصله پس از مرگ او اطرافیانش توله سگ ها را مورد محبت و الطاف خود قرار داده و به مواظبت و نگهداری آن ها پرداختند .

یکی از خانهای آبادانی مملکت خودمان نیز برای آنکه چیزی از خانهای امریکائی کسر نداشته باشد وصیت کرد که پس از مرگش تنهاگر به زیبای او وارث وی میباشد و بعد از این سفارش دیده از جهان برست .

* یکی دیگر از حوادث عجیب خارجی دیوانگیهای مردی در فرانسه بود که یکروز چندین موسسه بزرگ را آتش زد و خسارات زیادی وارد ساخت و عده می رامتوحش کرد و پس از اینکه بازحمت زیاد او را از زیر يك شیروانی بیرون کشیدند معلوم شد که بله آقا عقل در دست و حسابی ندارد زیرا گفته بود که من از شعله های آتش کیف و لذت می برم .

جالب توجه اینکه وقتی او را بزندان انداختند اولین کاری که کرد آتش زدن تمداد زیادی از پتوهای زندان بود ولی از آن پس او را روانه تیمارستان ، خانه ابدیش ساخته و کبریت هم در دسترس او نمیگذارند .

میچنون های سال

تعداد عشاق سینه چاک در سال گذشته کم نبود اما میچنون تراز همه آنها در وهله اول جناب سرهنک پتره و تاو زند عاشق پریشان روزگار و در بدر پرنسس مارگارت بود که سر به بیابانها گذاشت و گذری هم به وطن ما کرد و دیگر جوانك باك باخته و عاشق بیسه ای که از هجر سو فیالورن و برای اثبات درجه علاقه خود در تهران خودش را آتش زد ولی گویا سو فیالورن اصلا این خبر بگوشش هم نرسید زیرا اگر میفهمید چنین عاشق فدا

کاری در کشور گل و بلبل پیدا کرده که از عشق او خود را به این روز انداخته لا اقل يك آکهی تسلیمت برایش بچراید میداد ؟

کشف مردان کهنسال

پیدایش مرد کهنسال ۱۸۵ ساله هم در یکی از قراء اطراف شیراز از وقایع مهم بود که بوسیله خبرنگاران و نمایندگان روزنامه اطلاعات صورت گرفت و از آن پس تازه متوجه شدیم که در کشور کهنسال ما مردان کهنسال فراوانی هستند که تاکنون از وجودشان اطلاعی نداشتیم و بدنبال معرفی این مرد چندتن دیگر بوسیله جراید و مجلات «کشف» و معرفی شدند که البته هر کدامشان صدوسی چهل سال داشتند و سی چهل زن گرفته بودند و راز طول عمر خود را زندگی در نقاط دور افتاده و خالی از دود و گاز و ویل میدانستند بهر حال حالا قرار است که دانشمندان روی این پیر مرد ها مطالعه کنند و لابد نتیجه اش بعدا باطلاع میارکتان خواهد رسید .

ناجوانمردترین فرد سال

حالا که قدری از این وقایع شنیدید بد نیست که ناجوانمردترین فرد سال هم خدمتان معرفی میشود و آن جانوری بنام حمید یکدست قاچاقچی معروفی است که چهل تن از هموطنان ما را به هوای اینکه به کویت برود در جزیره بی آب و علف بویان پیاده کرد و در نتیجه ۳۶ تن آنها از بی غذایی و بی آبی بهلاکت رسیدند و هم اکنون عموم مردم ایران با بی صبری انتظار محاکمه و مجازات وی را دارند .

مسیح را هم کشتند

یکی دیگر از حوادث سال گذشته قتل مدعی عیسویت بدست دو تن از مریدانش بود .

بله «کریشتا-ونتا» که سالها خود را جانشین حضرت عیسی خوانده و پیروان زیادی بدست آورده بود يك هفته قبل از عید نوئل بوسیله دو تن از هواخواهانش که به کذب ادعای او پی برده بودند به قتل رسید .

جنگالهای هنری و پرسرو صداترین هنرمندان

سال گذشته برای هنرمندان هم سال پر جنگال و سرو صدای بود



دست مودت و صمیمیت بین شاهنشاه ایران و گرونیکی
رئیس جمهور ایتالیا در فرودگاه (ایتالیا)

در خارج بریژیت باردو دامیتوان از برجنگالی ترین هنرمندان دانست زیرا عکسها و مطالبی که درباره وی منتشر گردید تاکنون سابقه نداشته درباره ستارگان دیگر منتشر شود.

گاهی این دخترک آتشپاره را روی مغز سرشان نشان دهند و برایش غش وریده رفتند و زمانی او را بایکوت کردند و همه جا این شعارها به چشم میخورد که «ب.ب دخترک پررو گمشو، یا بریژیت باردو وقاحت و پرروئی بس است...» ولی آن علیا مخدره هم بیدی نبود که از این بادها بلرزد و تمام این سروصداها را نشنیده گرفت تازه برابر آنچه شهرت داشت موفقیت، محبوبیت بدست آورد. چه میشود کرد گاهی اوقات توهین و فحش هم برای آدم کسب موفقیت می کند. ستارگان و هنرمندان دیگر خارجی نیز هر یک برای خود دست و پایی کردند عده ای از راه عریان ساختن بیشتر خود معروف و مشهور شدند و عده ای هم با سرو صدا و جنجال هائی که در اطراف خود مثل الیزابت تیلور و لانا تورنر برپا کردند نامشان را بر سر زبانها انداختند.

ولا بد خبردارید که در اواخر سال گذشته خانم مارلین مونرو هم سقط جنین فرمودند و جین مانسفیلد هم بسلامتی دارای فرزند ذکوری شدند که همسر کردن کلفت ایشان یک کادیلک به ایشان هدیه نمودند.

خوب مثل اینکه معرفی کارهای مهم! هنرمندان خارجی کافی است و قدری هم باید به هنرمندان! خودمان بپردازیم.

در مملکت خودمان برای بیسودن راه بر فراز و نشیب! ترقی چند تن از بانوان هنرمند! با استعداد! از هر دوراه استفاده کردند یعنی هم برای اولین بار لغت شدند و جلوی دوربینهای فیلم برداری ظاهر گردیدند هم با جعل مطالب در اطراف خود سروصدا راه انداختند و حتی چند تن آنها از رفتن بدادگستری و پای میز محاکمه هم کوتاهی نفرمودند.

یکی برای خودش ساخت که جوانی از مدتها عاشق و مزاحم من است و از عده می تعلیم گرفته که مرا بقتل برساند و با این ترتیب هم مدتها وقت باز پرسان و مامورین را گرفت و هم وقت خودش و

هم عده دیگری را به این طرف و آن طرف کشاند و لابد نتیجه ای را که می خواست گرفت.

خانم دیگری شایع ساخت که نصف شب وسط فلان جاده ای قصد ربودن مرا داشتند و حتی نگاه کنید اینجای پای مرا هم زخمی کردند و پیشانی برادرم را هم شکستند و باز هم چندی بعد یکی دیگر اعلام کرد عده ای قصد قتل مرا کرده و بر نامه های تهدید آمیزی مینویسند و میخواهند مرا نابود کنند.

خوب برای ایشان هم اسکورتی در نظر گرفتند ولی از همه جالب تر اینکه یکی از خانمهای هنرمند بتازگی داعیه دیوانه بودن و اختلال حواس پیدا کردن را نموده و عجیب اینکه این شایعات بوسیله هیچ کدام از خانمهای هنرمند تکذیب هم نمیشود خوب دیگر راهش را کاملاً یاد گرفته اند در خارجه هم وقتی میخواهند فیلم تازه ای بفروش برود از این عملیات در باره ستارگان آن فیلم زیاد میسازند کما اینکه سال گذشته دوسه بار آنتینا اکبرک از شوهرش طلاق گرفت و یا ستاره دیگری مرد و از این قبیل چیزها و در نتیجه این شایعات ذهن مردم متوجه آن ستاره و هنرپیشه میشود و در عین حال اینکه عده بیشتری با او آشنا می شوند منظور کارگردانها و تهیه کنندگان فیلمها هم تأمین می گردد.

بهر حال سال گذشته برای هنرمندان هم سال پر خیر و برکتی بود گویا اینکه همانطور که قبلاً گفته شد از نظر مرک و میرسال نحسی بود ولی عده می هم آنطور که می خواستند مشهور شدند و موفقیت بدست آوردند و عده می بغانه شوهر رفتند و چند تن هم باردار! و بعضی از آنها بچه دار شدند.

واما سال ۱۹۵۹

همه سال در این موقع یعنی اول سال مسیحی عده می از منجمین در نقاط مختلف دنیا پیشگوئی هایی می کنند و با فروش آنها پولهای کلانی هم بدست می آورند البته گاهی اوقات تصادفاً مقداری از پیشگوئیهای آنها هم جامعه عمل میپوشد و آنها بحساب خودشان میگذارند.

مثلاً یکی از پیشگوئیهای دائمی چند تن از آنها اینست که

سال آینده یکی از رجال معروف میبرد یا چند آتش سوزی میشود و زلزله می آید خوب میدانید که چنین پیشگوئیهایی را بنده و جنابعالی و ننه صمد هم میتوانیم بکنیم یعنی در میان هزاران تن رجال دنیا طبعاً یکی دو نفرشان که آفتابشان لب بام است میبرند و حریق و آتش سوزی و زلزلهها هم که از نعمتهای رایگان طبیعت و بی احتیاطی خود افراد بشر است پس اینها پیشگوئی نشد بهر حال حالا برای آنکه شما هم از پیشگوئیهای سال آینده با خبر شوید بدگر چند نمونه آنها که بوسیله منجمین خارجی اظهار شده میبرد ازیم:

«۱۹۵۹ خطرناک ترین سال است» (حالا دیگر از چه نظر معلوم نیست و ما بیست سال است که هر سال در باره سال آینده این حرف را می شنویم) «جنگ سوم جهانی از آلمان شروع میشود» - جل- الخالق!! «آتش در خاور میانه زبا می کشد» لابد آنهم از بازار یا یکی از کاروانسراهای رشت) یکی دیگر از پیشگوئیهای این عالیجنابان هم این است که در سال آینده «شوری نیرومند میشود» (ملاحظه میفرمائید چگونه چشم بسته غیب میگویند):

راستی اگر قرار باشد باین پیشگوئیها ترتیب اثری هم داده شود باید افراد بشر چهار دست و پای خود را رو قبله دراز کنند و در انتظار این حوادث دقیقه شماری نمایند اینطور نیست؟

دو رباعی

از دیوان شمس تبریزی

امروز ندانم بچه دست آمده ای
کز اول با مداد مست آمده ای
گر خون دلم حووی، زدست ندم
زیرا که بخون دل بدست آمده ای
* * *
از عشق تو گشتم ارغنون عالم
وز زخمه تو فاش شده احوالـم
مانند چنگ شد همه اشکالم
هر پرده که میزنی مرا مینالم

کشور آفتاب از شاهنشاه ایران

پذیرائی میکند

بدون شك خوانندگان عزیز راجع به ژاپون، خیلی چیزها خوانده و شویده اند و تقریباً همه مسافرینی که به این سرزمین پراز ذوق و هنر قدم گذاشته اند و اهل قلم بوده اند از دیدنیها و شنیدنیهای آن حکایتها نقل کرده اند، اما آنچه را که اکنون برای شما نقل میکنیم شاید آن چیزهایی باشد که برای شما هم مثل من در بدو ورود بژاپن تازگی داشته باشد.

چون بواسطه وجود آتش فشانهای متعدد هفته ای یکی دو بار زلزله در غالب شهرهای این مملکت مخصوصاً توکیو حادث میشود و اغلب موجب خرابی و ضررهای زیاد میگردد ساختمانها بصورت آسمان خراش و طبقات متعدد درست نشده اند و چنانچه ساختمانی عظیم مشاهده نمائید نمیتواند از ده یا دوازده طبقه حداکثر متجاوز باشد و اینها هم معدود هستند بنا بر این بیست میلیون و نیم جمعیت توکیو در پهنای شهر مجتمع شده اند و بقدری این شهر وسیع است که وقتی شما تصور میکنید از آن خارج شده اید به یکی از مراکز پر جمعیت و فعالیت شهر رسیده اید ژاپنیها بنظر من چون دور از هر مملکت استعماری بوده اند و از یکطرف هم به اقیانوس آرام که بی حد و انتهای یک قسمت از کره زمین را فرا گرفته محدود شده اند ناچار یک فعالیت دامنه داری را از مدت قبل برای بر طرف کردن حوائج خود شروع کرده اند و امروز به اینجا رسیده اند که وقتی شما از هواپیما قدم بزمین میگذارید و وارد ساختمان بزرگ و عظیم فرودگاه میشوید همه چیز آنرا ساخت ژاپن ملاحظه میکنید و در تمام مغازه های ژاپنی که در فرودگاه تاسیس شده است آنقدر اشیاء زیبا و متنوع ژاپنی همانجادلتن میخواهد خریدهای خود را بکنید و حوائج خود را رفع نمائید از سوزن خیاطی تا کامیونهای عظیم و هواپیما را این ملت در کارخانه های خود میسازد و علاوه بر تامین مصرف داخلی یاتامین حاجت هشتاد میلیون و کسری جمعیت ژاپن به بعضی نقاط عالم نیز صادر می نماید

و قیمت آنرا طوری تعیین کرده است که با بهترین و ارزانترین اجناس نقاط دیگر رقابت میکند.

از فرودگاه شما سوار اتومبیل زیبا و کوچک و یا اتوبوس راحت و بزرگی میشوید که آنهم ساخت ژاپن است و چون قدم به مهمانخانه می گذارید از آسانسور و صندلی و میز گرفته تا تخت خواب و لیوان و بشقاب و کارو و چنگال بسیار عالی را ملاحظه مینمائید که دارای علامت کارخانه های ژاپنی است. آنقدر که در ساخت اجناس تجملی و تزئینی پیشرفت کرده اند دوچندان در ساخت اجناس صنعتی به ترقیات شگرف فائول شده اند. از ایستگاه مرکزی توکیو هر بیست و دو ثانیه یک ترن حرکت میکند و بجای آن یک ترن وارد میشود. این قطارها و لکوموتیوهای آن همه ساخت ژاپن است و همه با الکترونیک کار میکنند و شما از این فعالیت اعجاب آمیز این ملت و بیداری آنها را میتوانید تشخیص بدهید که با چه دقت و نظمی حرکت یکصد و پنجاه قطار را در ساعت فقط در یک ایستگاه مرتب میکنند و مسافرین را پیاده و سوار می نمایند.

این ملت را که میتوان گفت باعث افتخار مشرق زمین از لحاظ رسیدن بتمدن جدید و کسب و بکار بردن آنست نمی توان با یک مطالعه سطحی شناخت زیرا ممکن نیست چیزی را مخترع و مکتشفی در دنیای دیگر بسازد و ژاپنی شبیه یا بهترش را برای ملت خود باقیمت ارزان نسازد و در دسترش نگذارد.

تهنهار کارخانه اتومبیل سازی نیشان پنجاه هزار واحد اتومبیل از کامیون پنج تن گرفته تا وانت یک تون و اتومبیل سواری میسازند و صادر میکنند در بندر توکیو کارخانه های عظیم کشتی سازی شب و روز مشغول فعالیت هستند و سفارش های دول دیگر را برای ساختن کشتی آماده میسازد. در قسمت پارچه بافی تاکنون کارخانجات بزرگ نخ ریزی با دهالی دوازده ماشین مختلف پنبه را حلاجی و تمیز کرده و تبدیل به نخ می نمودند ولی مخترعین ژاپنی چهار ماشین از این جنس را حذف کرده اند و فقط با شش ماشین فقط این عمل انجام میگیرد و باین عمل ملاحظه می کنید که چقدر صرفه جوئی در پول و وقت خواهد بود و از این نوع ماشین آنقدر ساخته و میسازند که سفارش ممالک دیگر را فعلاً دارند انجام میدهند، ترن زیر زمینی توکیو بسیار تمیز و زیباست زیرا ژاپنیها اصولاً

رستورانها که تعداد آنها از موی سر آدمی بیشتر است همه با برق است و یک قسمت این برق از کارخانه کوچکی (بقول ژاپنی‌ها) که در بندر توکیو واقع شده است و قدرت آن چندین برابر بیش از قدرت مجموع کارخانه‌هایی است که در تمام ایران فعلا تولید برق می‌نمایند تامین می‌شود و قسمت اعظم آن از سدهای است که بر روی رودخانه بسته‌اند بواسطه وقوع البیک آسیای در توکیو همچنان عجیبی بر پا شده است و قهرمانان ژاپنی خود را برای مسابقه با سایر دوستان آسیای آماده میکنند. بین مدعوین عالی‌رتبه در نظر اول نام‌شده ایران پنجم می‌نخورد و بعد شاه‌پور غلامرضا و بعد نخست وزیران و روسای سایر دول اهالی ژاپن واقعا دل‌و جان امپراطور خود را می‌پرستند و نسبت به او یک پرستش و تقدیسی دارند و بنظر من نیز این پرستش بجا و مورد است زیرا شاید این شخص تنها فردی در روی زمین باشد که میتواند تا سه هزار سال قبل نام پدران خود را که همه امپراطور این خطه بوده‌اند ذکر کند و قدمت خانواده خویش را به اثبات برساند روی همین نظرو حسن احترام به امپراطور نسبت بسایر پادشاهان نیز حسن احترام خویش را حفظ کرده‌اند و نام شاه ایران را با همان احترامی که نام امپراطور خود را بزبان می‌آورند ذکر میکنند. برای استراحتگاه اعلیحضرت یکی از قصورزیبای امپراطوری را که برای چنین پذیرایی‌های شاهانه درست شده است اختصاص داده‌اند و آنرا از چندی قبل مهیا ساخته‌اند. سفیر کبیر ژاپن در تهران قسمت تنظیم برنامه مسافرت اعلیحضرت همایونی و توقف معظم له را بعهده داشتند.

صحبث از چیزهای مقدس شد لازم است یاد آور شود که کسوه آتش نشان زیبای فوجیما که همیشه قسمتی از آن مستور از برف است و یک زیبایی خاصی دارد در نظر ژاپنی‌ها بسیار مقدس است و سابقا هر کس میخواست خود را فدا کند و یا از دنیا سیر شده بود بزحمتی از این کوه بالا میرفت و خود را در دهانه آن میانداخت. باری از مطلب دور شدیم در ژاپن شما مطلقا احساس غربت نمیکنید زیرا این ملت اینقدر مهربان و مودب است که خود بخود برای تازه‌وارد یک تکلیف احترام متقابل را ایجاد مینمایند. کاس‌ها و مغازه‌داران ژاپنی سخت گیر نیستند و فقط در مغازه‌های بزرگ است که نرخ قطعی تعیین شده است ولی در مغازه‌های کوچک شما میتواند پس از آنکه مقداری جنس خریدید باخوشرویی



شاهنشاه در آکادمی لیورن ایتالیا

تمیز و اهل سلیقه هستند و اکنون مشغول توسعه آن هستند و فقط شما از اینهمه فعالیت که در زیر خیا بانهای توکیو انجام میگردد نقطه‌گاهی کف خیابان را ملاحظه میکنید که از تخته فرش شده است بدون اینکه وقفه‌ای در عبور و ورود و یا در مواصلات برق و تلفن و آب و فاضل آب مشاهده کردد زیرا طبقاً حفر این کانال‌های عظیم در این موارد که همه آنها زیر زمینی است و اختلال حاصل خواهد کرد ولی تازیه‌ای حتی برق این شهر که هفتاد و سه میلیون کیلووات ساعت است قطع نمیگردد. باین رقم اعجاب آمیز فقط باید حیرت نگاه کنید.

زیرا قدرت برق این شهر از یکصد میلیون ساعت متجاوز است و شما برق را فقط برای روشن کردن چراغ حساب نفرمائید و بدانید که از اتوبوس و تراموای شهری گرفته تا تانرهای عظیمی که بخارج شهر عزیمت میکنند گرفته تا مصرف پخت و پز هتل‌ها و مهمانخانه‌ها و

تا ضای تخفیف نماید مرد کاسب دفترش را نگاه میکند و چندتکه کوچک و دراز و باریکی را پیش میکشد و حسابی میکند و یا میگردد متاسفم که هیچ صرف نمیکند زیرا حداقل نفع را حساب کرده ام و یا آنکه مقداری بشما تخفیف میدهد. زنهای ژاپنی نمونه زن ایده آل مرد هستند حال می خواهید بگوئید بنده مثل مردان قرون وسطی فکر میکنم مختار هستید ولی همه مردها با من هم عقیده هستند. زن باهمان احترام و سنگینی و جاه و منزلتی که دارد جلو شوهرش تعظیم میکند و با ادب روی زمین مینشیند و کفش او را از پایش درمیآورد و لباسش را می کند و لباس خانه اش را به تنش می نماید و سپس می رود و غذای او را آورد و جلوی او میگذارد و بادو دست و خیلی مودب بتدریج تعارفش می کند و اغلب غذا را به او میخوراند.

تا مرد حرفی نزده است زبان بسخن نمیکشاید و وقتی حرف زد فقط جواب همان حرف را میدهد و با هر حرفی و وراجی خود خستگی کار بیرون و اداره و دکان را به تن مرد نمی کشد و پدرش را در نمی آورد منزل ژاپنی آنقدر تمیز است که میتوان آنرا به مسجد تشبیه کرد زیرا قبل از قدم گذاشتن به آستان اطاق جلو در کفش خود را از پای بیرون می آوردند پای برهنه روی حصیرهای زیبای ژاپنی که اطاقها را فرش کرده است راه میروند درها تمام از چوبهای نازک که بطور کشو باز و بسته میشود درست شده اند و هر خانه میتوان گفت که از پنجره و در تشکیل شده است و در یک لحظه میتوان تمام آفتاب و هوای خارج را وارد اطاقها کرد یک ذره گرد و خاک در داخل این خانه ها و یک ذره کثافت بهم نمیرسد و بعضی اینکته حتی میخورند چای بخورند یک سینی که در آن حوله تمیزی که در آب جوش غمیسانیده شده است زن خانه جلوشان حاضر میکند و با آن حوله دست و صورت خود را تمیز میکنند و سپس بخوردن و یانوشیدن مشغول می شوند. چون ژاپن در کنار دریا واقع شده است و انواع و اقسام ماهیها را نیز دارد قسمت اعظم خوراک اهالی را ماهیها و انواع آن تشکیل می دهد و اغلب آنها بسیار لذیذ است. ژاپنیها غذای خود را بادو چوب باریک میخورند و بعد آن چوبهارا بضمیمه اضافات غذا دور میاندازند و این خود یک عمل صحی است که نه کسی از قاشق دیگری میخورد و نه قاشق شوئی و خاکستر مالی بعد از غذا مورد احتیاج است و مخلص نیز چون از این طریق بسیار خوشم آمد در هو نولو که شام مهمان سر کنسول



ضیافت شاهنشاه ایران با افتخار رئیس جمهور ایتالیا

دولت ژاپن بودم یک جفت چوب گرفتم یکی دو ساعت تمرین کردم و خبره و کارآمد گردیدم بطوریکه به آسانی برنج و سایر اغذیه کوچک را هم می توانم فعلا با کمک چوب بردارم و این کار که در ابتدا بنظر مشکل می آمد بسیار آسانست و یک لذتی در غذا خوردن به انسان میدهد.

بنده سه شب در سه دستوران عالی و درجه یک ژاپون دعوت داشتم یک شب مهمان مدیر کل وزارت امور خارجه ژاپن بودم و شب دیگر مهمان یکی از مدیران فروشگاه ژاپنی که با اداره املاک قراردادی دارد و شب دیگر مهمان جناب آقای ایامد معاون وزارت امور خارجه ژاپن که تا چند ماه قبل سفیر کبیر دولت امپراطوری ژاپن در ایران بودند گردیدم و نرخ غذای این دستورها آنها که مواد اولیه آنها از بهترین و نخبه ترین مواد تهیه میگردد بسیار گران است و برای هر نفر لااقل ده هزار (ین) که تقریباً ۲۵ دلار است تمام میشود بنظر من ارزش دارد زیرا در

ظرف ۳ ساعت بشامرتب غذاهای مختلف میدهند و شما شبی را صبح میکنید و دوباره نوع دیگری را تجدید مینمایید و مشروب مخصوص ژاپنی که ساکی نام دارد و از برنج گرفته می شود در حین غذا صرف میکنید.

راستی یادم رفت بگویم که بعضی ورود باطابق پذیرائی روی زمین می نشینند و زمین ادب میبوسند و سپس اجازه میگیرند و بر میخیزند و پذیرائی میکنند.

سفیر سابق ژاپن در ایران

(یامادا) معاون فعلی وزارت خارجه ژاپن در ایران بقدری متواضع و با محبت است که در برخورد اول انسان بی اختیار مبهوت و مجذوب میشود.

او در پذیرائی های خصوصی لباس مخصوص و مجلسی ژاپن را به تن میکند و مانند یک ایرانی بعضی از اصطلاحات و لغات مخصوص ما را که یاد گرفته است بیان مینماید. او میگوید: دوستی ملت کهنسال ایران برای ژاپن غنیمت است و برای پیشرفت ایران ژاپن هر چه می تواند بدون و بادر اختیار او خواهد گذاشت یامادا که در سال ۱۹۰۷ متولد شده در سال ۱۹۰۲ مدیر کل وزارت خارجه ژاپن بود و بعد از ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۷ سفیر کبیر ژاپن در ایران گردید و حالا معاون اداری وزارت خارجه ژاپن است. در موقعی که میدان تره بار فروشی و ماهی فروشی توکیو را که مانند یک شهر عظیم است و دارای سردخانه و سقف های آهنی است بازدید کردم او بمن گفت برای تهران چنین میدانی لازم است و شما می توانید از متخصصین ژاپنی برای گان استفاده کنید زیرا من از صمیم قلب مملکت شما را دوست دارم و شاه شما ارادت دارم و دولت ژاپن امیدوار است که روابط خود را با ایران بیش از پیش تقویت بخشد.

قسمت حضرت عباس

یکی از ایران دوستان دیگر ژاپن (اینو) میباشد که سمت معاونت وزارت خارجه را به عهده دارد. اینو در سال ۱۹۱۱ در ژاپن متولد گردیده و پس از طی تحصیلات مقدماتی از دانشکده زبانی خارجی دانشگاه توکیو فارغ التحصیل گردید.

وی پس از ورود به خدمت دولت در سال ۱۹۳۷ بسمت وابسته سفارت ژاپن در تهران منصوب شد و زبان فارسی را بخوبی یاد گرفت و در سال ۱۹۴۰ همین سمت را در کابل پایتخت افغانستان عهده دار گردید و بقدری زبان فارسی را خوب صحبت میکند که گاهی امر به انسان مشتبه میشود که آیا وی ایرانی است یا یک ژاپنی مخصوصا که گاهی هم قسم حضرت عباس میخورد.

در سال ۱۹۴۹ از خدمت در وزارت امور خارجه بازنشسته شد سپس در سال ۱۹۵۶ بسمت معاون وزارت امور خارجه ژاپن برای کشور های افریقا و خاور میانه منصوب گردید و هنوز هم این سمت را عهده دار میباشد.

برنامه مسافرت اعلیحضرت همایونی و ورزشکاران ایران در توکیو بوسیله اینو تنظیم گردیده است

کاری مکن

صائب تبریزی

کاری مکن ، که رو بدر آسمان نهم
هر تیر ناله ای که بود ، در کمان نهم

کاری مکن ، که پاکشم از آستان تو
داغ صیو صعی که ندارم ، بجان نهم

کاری مکن ، که بدعت و ارستکی عشق
من در میان سلسله عاشقان نهم

کاری مکن ، که نیم شب از رخنه ای قفس
راه گریز بیش دل نساتوان نهم

کاری مکن ، که دراز جگر سوز داغ را
با مرهم حرام نمک در میان نهم

آخر چنان مکن که چو صائب ز لطف تو
دل بر گرفته رو بصف نیکوان نهم

ابن سینا

در افسانه‌های عامیانه ایران

از مهارت ابوعلی سینا در معالجه بیماران چند داستان میان مردم متداولست از آن جمله:

میگویند روزی ابوعلی سینا با یکی از شاگردان از جلو حمامی می‌گذشت زنی را دید که از حمام بیرون آمده بود و بمنزل میرفت. بشاگردش گفت زود دنبال این زن برو و در خانه‌اش بایست و منتظر باش همینکه اتفاقی برای این زن رخ داد وارد خانه شو و سوزنی روی قلب او بزنی. شاگرد همچنین کرد و هنوز از ورود زن بخانه خود چند دقیقه نگذشته بود که صدای ناله و شیون از خانه شنیده شد شاگرد بوعلی بمحض شنیدن گریه و زاری وارد آن خانه شد دید آن زن افتاده و مثل اینست که مرده. شاگرد ابوعلی بدستور استاد فوراً سوزنی روی قلب آن زن زد. حال بیمار بزودی خوب شد. وقتی اطرافیان این کار را از شاگرد بوعلی دیدند علت را از او پرسیدند او گفت من شاگرد بوعلی هستم و او که قبلاً میدانست این زن دچار چنین پیش‌آمدی خواهد شد مرا دنبال او فرستاد و دستور داد این کار را بکنم. مردم پیش بوعلی رفتند و از او پرسیدند: از کجا قبلاً فهمیده بودی که این زن مریض خواهد شد. در جواب گفت چون از حمام بیرون می‌آمد صورتش بسیار برافروخته بود دانستم هوای حمام بسیار گرم است، این زنم بچه در رحم داشت، گرمای حمام در بچه تاثیر کرده و او را بحرکت درآورده‌است و یقین داشتم که این بچه دستش را روی قلب مادر خواهد گذاشت و در نتیجه ممکن است مادرش تلف شود. باینجهت شاگردم را فرستادم و باو دستور دادم هرچه زودتر تا کار از کار نگذشته سوزنی روی قلب آن زن بزنی تا بچه دست خود را از روی قلب مادر بکشد. بعد از زدن سوزن بچه دست از قلب مادر برداشت و مادر از خطر جست.



یک روز دیگر بوعلی با شاگردش از راهی می‌گذشت پسری را دید که یک خوشه انگور در دست گرفته و توی راه آواز می‌خواند و دانه‌های انگور را بدندان می‌انداخت. ابوعلی سینا بشاگردش دستور داد دنبال این پسر برو و هر جا که او بزمین افتاد او را بزمین بخواباند و با دست روی سینه و شکمش بمالد تا خوب شود. شاگرد بوعلی دنبال آن پسر برآه افتاد. چند دقیقه نگذشت